ما شاء الله لا قوة الا بالله

الحمد للہ کتاب معتبر و مستند سوانح عمری حضرت شاہ شرف الدین بو علی قلندر
بجشتی ہند کہ صوفیہ کرام مشتاق بودند

مصنفہ

حضرت محمد رکن الدین صاحب بن بقیۃ الواصلین میر معین الدین صاحب بن قدوۃ المتورعین شیخ المشائخ عبد السمیع صاحب

عجائب القلندری

رحمۃ اللہ علیہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی قدس اللہ سرہ العزیز

حسب فرمائش

منشی شیخ محمد عبد الحق صاحب ... پنشنر ... شاہ آبادی جناب حافظ سیف الدین احمد پانی پتی چشتی نظامی ...

در مطبع بلالی اسٹیم پریس واقع ساڈھورہ ضلع انبالہ طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق المعرفة ذاته وکمال صفاته وجعل المحبة وسیلة
الی وصاله والصلوة علی [illegible] محمد الذی کان [illegible] من [illegible] الله وظهوره
سببا لظهور الولایة وعلی آله واصحابه الراشدین المتبعین المهدیین اجمعین
اما بعد چنین گوید فقیر حقیر خادم الفقرا محمد رکن الدین بن شیخ [illegible]
[illegible] الدین بن قدوة المتوکلین شیخ المشایخ [illegible] که از [illegible] و راز
[illegible] پیش [illegible] گذشت که [illegible] احوال خیر مآل حضرت قطب الاقطاب والاولیا
[illegible] حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس الله سره العزیز [illegible]
[illegible] که ذات گرامی حضرت مخدوم قدس سره [illegible] یکی از
[illegible] حضرت [illegible] وطن قدیم
[illegible] قطب [illegible] حضرت مخدوم شیخ
پانی پت [illegible] قدس سره [illegible]
[illegible] حضرت مخدوم [illegible] ایشان
[illegible] حضرت مخدوم [illegible] بزرگوار ایشان
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] شده

برآمده در ملک عراق رسیدند برائے مصلحتے مدت ده سال در ملک عراق اقامت
داشتند چون پدر بزرگوار حضرت مخدوم قدس سره در کسب سپه گری نادر العصر
بودند و در شجاعت و تہور ثانی نداشتند این خبر بوالی ایران رسید ایشان را باعزاز
تمام و افتخار مالا کلام پیش خود طلبیده نوکر خود ساخت و سپه سالار جیش خود کرد نام
شریف ایشان فخر الدین بود از ان روزے که ایشان سپه سالار لشکر عراق
شدند ملقب بسالار فخر الدین شدند و در ملک عراق تولد سالک مسالک طریقت حضرت
شیخ المشائخ حضرت شیخ نظام الدین قتال عراقی عرف شیخ صوفی که پسر کلان سالار
فخر الدین برادر حقیقی حضرت مخدوم قدس سره شده بود برائے همین ایشان را نسبت
ایران میکنند بعد از تولد حضرت نظام الدین قتال شش سال نطفه لطیف حضرت قدس
سره از پشت پدر در رحم والده حضرت قرار گرفت که اسم مبارک ایشان حضرت بی بی جمال بود
شب جمعه دو پاس گذشته بتاریخ هفتم شهر ذیقعده ۲۲ صلعم از بعثت و چهار
هجری قرار گرفته بود پس حضرت سالار فخر الدین بموجب حکم رسول مقبول صلے الله علیه
وسلم همه دولت و اسباب را گذاشته متوجه هندوستان شدند بسبب جبر والی ایران
ایشان را استدراه میشد قبول نکرده کوچ کرده بخطه پانی پت رسیدند و در جماعت
انصاریان اقامت داشتند بسبب جماعت کثیر افغنه که قدیم متوطن خطه پانی پت
بودند و کسب سپه گری میکردند و ملقب بسالاری بودند بلکه ایشان را سالار میگفتند و کسے
افغان نمیگفت پدر بزرگوار حضرت مخدوم را باعزاز تمام در محله خود بردند و جائے پاکیزه برائے
سکونت ایشان را دادند برائے آنکه اینها شنیده بودند که حضرت سالار فخر الدین سپه سالار
ملک عراق اند بسیار اعزاز میکردند بعد از گذشتن مدت شش ماه در ماه رجب روز پنجشنبه

تولد حضرت مخدوم قدس سره در خطه پانی پت شد نقل است که هنگام غسل دادن دایه
بعد از تولد حضرت مخدوم کلمه طیب و کلمه شهادت و دیگر ادعیه میخواندند چنانچه دایه و والده
شریفه ایشان در دل هراس کردند از غیب ندا شنیدند که سعیده مترس حق سبحانه
تعالی قطب زمانه عارف ربانی پیدا کرده عالم را از ذات شریف این پسر فیض خواهد
رسید خاطر خود جمع دارید بعده حضرت مخدوم در کنار مادر خود تربیت و پرورش مییافتند
گویند که در ماه رمضان المبارک در روز شیر از پستان مادر نمی مکیدند هرگاه که وقت
افطار میشد مے مکیدند و ایام شیرخوارگی بماه رمضان المبارک همیں حالت بود نقل
است که مولنا جمال الدین استاد حضرت مخدوم قدس سره حضرت مخدوم را که
درانوقت سن شریف ایشان بهفت سالگی رسیده بود برای آوردن روغن بر
بخانه پیراتام روغنگر فرستاد حضرت مخدوم بموجب امر استاد بخانه پیراتام
تشریف ارزانی فرمودند و آن روغنگر در خانه افتاده بود و زن آن برساق که بزخم
مبتلی مجبور میگویند بریان میکرد باعث این بود که روغنگر نذر بزرگی بر خود مقرر کرده
بود که چشم او درد میکرد که اگر فرصت شود این قدر بنا بر سر خود کرده بمزار شریف
آن بزرگ بیایم قضا کار بعد فرصت از اندا چشم از دل آن روغنگر فراموش
شد تا هزار الامر آن روغنگر نابینا شد پس بعد از دیرے مجذوب بود آن روغنگر
را اطلاع داد که فلانه چشم تو بینا نخواهد شد تا دمیکه نذر فلان بزرگ که بر ذمه تست
نمی آن روغنگر را یاد آمد چون وقت آمده اسباب سفر مهیا کرد و بعد از آن زن روغنگر
حضرت مخدوم را جواب داد که امحال روغن بدست نمی آید چرا که شوهر من در خانه
نابینا افتاده است و ما چرا اینست که من برای زاد راه این برساق تیار میکنم

حضرت مخدوم فرمودند تا که روغن نخواهد داد شهرت بینا نخواهد شد بعدهٔ حضرت مخدوم مراجعت فرمودند و با استاد جواب دادند قصه مختصر آں روغنگر راهے شده یک منزل رفته بود که آں بزرگ باں روغنگر ملاقی شده فرمود که اے پیر امن فلاں بزرگم که نذر من قبول کرده بود فی الحال چشم تو روشن نخواهد شد تا که آں پسر که بخانه تو برائے روغن مولنا جمال الدین آمده بود که نام او شرف الدین است نگوید او قطب وقت و قلندر است بر وے پیش همون پیرا اولاً سلام برساں بعدهٔ از وے دعا بخواه روغنگر همچناں کرد از برکت دعائے حضرت مخدوم چشم او روشن گشت اذ السعید من سعد فی بطن امه نقل است که حضرت مخدوم قدس سره گاه گاه در ایام طفولیت همراه کودکان برائے تماشائے صحرائے در مقام که بهگوتی نام دارد جنگل عظیم است درانجا شیراں اکثری بودند تشریف میفرمودند شیراں برائے زیارت آنحضرت مے آمدند کودکان همراهی مے ترسیدند حضرت میفرمودند که مترسید برائے سواری شما مے آیند کودکاں از اں سوار میکردند نقل است که چوں سن شریف حضرت مخدوم پانزده سالگی رسید و از حفظ قرآن مجید و از کسب فن نظم و نثر و عروض و قافیه فراغت حاصل نمودند روزے بخدمت والدین خود حضرت مخدوم التماس نمودند اگر اجازت فرمایند برائے کسب علوم دینی بدهلی بروم والدین حضرت مخدوم چنانچه شفقت مادر و پدر است فرمودند پسر را ما میخواهیم که ترا کتخدائی بکنیم چنانچه برادر کلاں تو نظام الدین عراقی را کرده ایم حضرت مخدوم بطریق تجاهل عارفانه استفسار فرمودند که بحضرت در کدخدائی چه فائده است حضرت سالار فخر الدین فرمودند که در سه فائده است اول آنکه دریں کدخدائی ادائے امر خدا تعالی و رسول مقبول

ورضامندی ایشان چنانچه در نص وخبر است صحیح که فرمود رسول الله صلی الله
علیه وسلم که امتیان من نکاح کنید تا شما را فرزندان شوند و فرزندان فرزندان
شما و ایشان امتیان من باشند و از کثرت امت درمیان پیغمبران مرا
فخر خواهد شد اگرچه سقط است در خبر النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی
فلیس منی و در نص فانکحوا ما طاب لکم واقع شده دویم رضامندی مادر و پدر سویم
فرزندان میشوند بعد مردن مادر و پدر را بفاتحه و خیرات یاد کنند حضرت مخدوم
فرمودند که هرچه فرموده اند راست است لیکن الحال چه شود استاد از علم دینی که
بجمیع مسلمانان فرض است فارغ شوم بعد ازان هرچه رضای مولا خواهد شد پیدا ازان
حضرت مخدوم از خدمت والدین رخصت شده راهی جهت دهلی گردیدند بعد از
سه روز بدهلی رسیدند در مقام قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین
بختیار کاکی اوشی قدس سره سکونت گرفتند و پیش دانشمندان بکسب علوم دینی
مشغول شدند تا بست و چهار سال کسب علوم دینی نمودند و عبادت حق تعالی از روزه
و نماز تهجد و اوراد که ... شیخ تجاوز نکردند و قناعت
بست و چهار سال صائم الدهر و قائم اللیل بودند بعده جمیع دانشمندان دهلی جمع شده با
حضرت مخدوم مباحثه میکردند حضرت مخدوم از قوت علم ظاهری و از قوت عرفان
باطنی هریکی را جواب شافی میدادند ساکت میکردند بعده جمیع دانشمندان
گفتند که ای شرف الدین میان ما بزرگ تویی چنانچه مولانا قطب الدین و مولانا
وجیه الدین پائلی و قاضی ظهور الدین گجراتی و قاضی حمید الدین صدر شریعت و
مولانا فخر الدین ناقلی و مولانا نصیر الدین برکی و مولانا نجم الدین سمرقندی و مولانا

قطب الدین مکی و مولنا احمد بخاری و مولانا صوصی وغیره علمای آن وقت که در علم ظاهری
نادر العصر بودند و از عرفان هم بهره میداشتند حضرت مخدوم را بیک اتفاق
اجازت فتوی و درس گفتن دادند حضرت مخدوم از ایشان قبول کرده تا مدت چهل سال
به تدریس علوم دینی و فتوی در روز و شب بیاد حق تعالی در ذکر و فکر مشغول بودند روزی
حضرت مخدوم تنها نشسته مطالعه مسایل میکردند شخصی از غیب آواز داد که ای
شرف الدین ترا برای قیل و قال ظاهری نه آفریده اند وقت خود ضایع مکن حضرت
مخدوم کتاب را از دست نهاده متنبه شدند پس و پیش یمین و یسار نظر کردند کسی را
نیافتند و استغفار خواندند و وضو تازه ساخته دوگانه ادا کرده مشغول کتاب شدند
در آن وقت سن شریف حضرت مخدوم هشتاد سال بود روز دوم حضرت مخدوم
در خواب دیدند که گویا همون شخص همون سخن میگوید ایشان برخاستند و وضو تازه
ساخته دوگانه ادا کردند و استغفار خواندند و فرمودند که عجب وسوسه شیطانی است
بعده نماز تهجد خواندند و بیاد حق مشغول شدند شب سوم چون وقت در رسید در فتح
باب شد و نصف شب گذشته بود که حضرت امیر المومنین باب مدینه علم ابن عم
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه تشریف آوردند و فرمودند که ای شرف الدین برخیز و وضو و غسل
بجا آورده دوگانه ادا کن حضرت مخدوم از خواب بیدار شدند چه بینند که حضرت
امیر المومنین تشریف میدارند ایشان در پای حضرت افتادند و قدمبوس
نمودند حضرت امیر المومنین دست ایشان گرفته بطرف جنوب پابیده فرمودند که زود
وضو غسل و دوگانه ادا کرده با حضرت مخدوم عجب فرموده حضرت غاغسل

دو دوگانہ بجا آوردہ بخدمت حضرت شاہ آمدند حضرت شاہ ایشاں را ہرچہ علم صوفیہ
و علم سینیہ بود تمام و کمال عطا فرمودہ بجانب رسول مقبول صلے اللہ علیہ وسلم
بردہ مراتب قطبیت و قلندری بموجب امر الٰہی حضرت مخدوم را دہانیدہ و
فرمودند کہ اے شرف الدین کہ تو از آن ماستے و ما از آں لیکن تو برائے دستور
طریق صوفیہ بیعت ظاہری بقطب الدین بختیار کاکی اوشی خواہی کرد او را نیز
حکم است اولاً ترا خواجہ قطب الدین بختیار کاکی خوابِ طلبیہ الدائم علے الصباح
آنروز قطب الاقطاب والاولیا حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی حضرت
زبدۃ الواصلین سلطان العارفین حضرت شیخ شہاب الدین عاشق خدا را برائے
طلب حضرت مخدوم فرستادند حضرت شیخ شہاب الدین عاشق خدا ہرچہ حضرت
خواجہ قطب الدین بختیار کاکی فرمودہ بودند بخدمت حضرت مخدوم اظہار کردند حضرت
مخدوم ہموں وقت ہمراہ حضرت شیخ شہاب الدین راہی شدند بخدمت حضرت
خواجہ قطب الدین بختیار کاکی رسیدند حضرت خواجہ قطب الدین قدس سرہ
استقبال نمودند و معانقہ فرمودند ہر دو قطب در حجرہ در آمدند بعد از یکپاس
برآمدہ رخصت شدند حضرت مخدوم در مقام خواجہ قطب الدین بختیار کاکی در حجرہ شیخ
شہاب الدین عاشق خدا سکونت میداشتند و کسب صوفیہ میکردند و با حضرت
شیخ شہاب الدین عاشق خدا صحبت برائے ہمیں حضرت مخدوم و حضرت شیخ
شہاب الدین عاشق خدا را پیر صحبت خود میگفتند حضرت مخدوم تا مدت دہ
سال در دہلی سکونت داشتند بعدہٗ حضرت مخدوم در خطہ پانی پت تشریف
آوردند و در حویلی خود اقامت داشتند روزے وقت صبح بود حضرت مخدوم

دردهلیز حویلی خود نشسته بود که مبارز خان نام ساله بچه که در شکل خود صاحب جمال بود
پیش دروازه میگذشت نظر مبارک حضرت مخدوم بروی افتاد حضرت مخدوم
فرمودند اے پسر بیا مبارز خاں پیش حضرت مخدوم آمد و تسلیمات بجا آورد حضرت
مخدوم پرسیدند که نام تو چیست آں بچه جواب داد که نام من مبارز است حضرت
مخدوم در حق او بسیار الطاف فرمودند و دست مبارک خود بر سر و پشت وی فراز
کردند و فرمودند که هر روز پیش من مے آمده باشی بعده رخصت شد از اں روز بلا ناغه بخدمت
حضرت مخدوم مے آمد و حضرت مخدوم مهربانی میفرمودند حتے که مقبول الهی شد و آخر
شهید گشت و سبب شهادت ایشاں ایں بود که روزے مبارز خاں در خدمت
حضرت مخدوم التماس نمود که بحضرت روشن است که پدر من وفات یافته است
و چنداں در خانه خود نیست که اوقات تواں بسر برد حضرت مخدوم فرمودند که خزانه
الهی موجود است هرچه خواهی بگیر بیجا نشان دادند چنانچه مبارز خاں از انجا هرچه
میخواست میگرفت و خرچ میکرد و برادرانش که سالار بودند بر ایں حسد بردند گویند که
دراں وقت خواجه بهروز نامی خواجه سرا از اں بادشاه علاء الدین دهلوی حاکم خطه
پانی پت بود چند کس سالاراں جمع شده پیش آں خواجه سرا اظهار کردند که مبارز
نام پسر بیوه زن است و در زماں سابق محتاج نان شب بود الحال گنجے
یافت که چند اشرفی را هر روز خرچ میکند او را حضور خود طلبیده و در حبس کرده
مال از دبگیرند خواجه سرا بسبب طمع مال مبارز خاں طلبیده و در قید ساخت
هر چند که گفت نشان مال بده که گنج از کجا یافته مبارز خاں چونکه او را قوت دیگر
بود جواب داد که اے بے حیا پیش من خزانه الهی موجود است هرچه بخواهم خرچ

میکنم نشان از کجا بدہم چوں ایں سخن تاں خوجہ سرا شنید گراں و تلخ نمود حکم کرد کہ
خایہ مبارز خاں را بریدہ انداز ند تا ہم ایں بے خایہ شود ہمچناں کردند پس مبارز خاں
شہید شدند و قبر ایشاں در پانی پت است چوں ایں خبر بحضرت مخدوم رسید بغضب
آمدہ در حق جمیع سالاران و آں خوجہ سرا بد دعا کردند چنانچہ از سالاران نام نشاں
در خطہ پانی پت نماندہ و یک رقعہ حضرت مخدوم بر سفال نوشتہ بسوئے علاؤالدین
پادشاہ دہلی پر تاب نمودہ نوشتہ بودند۔ کہ علاؤالدین شحنۂ دہلی را اعلام آنکہ
پس دریدہ ویشیں بریدہ با درویشاں کہ تا ہیچہ قہر بر رویش رسیدہ ستیزندہ کہ طراق
آں بعرش رسیدہ اگر بجایش دیگر رسد فبہا الا نہ جائے تو دیگر رسد علاؤالدین
بر تخت شاہی نشستہ بود کہ سفال حضرت مخدوم پیش وآمدہ افتاد خواندہ در خوف افتاد ہموں وقت
او را از منصب و خدمت برطرف کرد آخرش آں خوجہ سرا مبروص شدہ بمرد
بعدہٗ حضرت مخدوم تشریف بدہلی فرمودند۔ نقل است کہ روزے حضرت مخدوم
بر فصیل مسجد برائے وضو نشستہ بودند فیلان بادشاہی را آراستہ کردہ و زنگ
چنانکہ رسم است بجرا بادشاہی مے بردند در آں میان یک زنجیر فیل کلاں و
خوبصورت با مستی تمام میرفت حضرت مخدوم را خوش آمد و عالم مستی پیدا شد فرمودند
اے فیلباناں فیل را پیش بیار فیلبان حضرت مخدوم را نمید انست گفت اے درویش
فیل مست است حضرت مخدوم فرمودند ما ہم مستیم مست بی ملاقات مست
نخواہد رفت آخرش ہر چند کہ فیلبان فیل را بسمت قلعہ بادشاہی میراند فیل بسوئے
فصیل میرفت بسوئے حضرت مخدوم بے اختیار شدہ آمدہ پابوسی کرد حضرت
مخدوم خرطومش گرفتہ بوسہ دادہ رخصت دادند از انروز فیلبانرا دست

میداشت و در عالم جذبه وطیر و سیر فیلان از جنگل برائے سواری حضرت مخدوم می
آمدند حضرت سوار شده سیر عالم میکردند و حضرت مخدوم چهل سال کسب کردند و چهل سال
در درس و فکر و عبادت حق مشغول بودند و چهل سال ریاضت صوفیه کردند و چهل سال
در جذبه بودند و درین جذبه سیر تمام عالم ظاهری و باطنی و علوی و سفلی نمودند چنانچه
حضرت مخدوم تفصیلاً و مجملاً در حکمنامه خود فرمودند که گاہے این درویش در خطه بتی
میشود و گاہے در مکه و گاہے در مدینه این فرمودن حضرت مخدوم خلاف نیست که
عالم سیر و طیر بودند چهل سال در عالم سلوک بقصبه کرنال که ولایت حضرت مخدوم و
موضع بوڈه کهیڑه در چله و گوشه نشینی گذرانیدند نقل است که روزے حضرت
مخدوم در موضع بوڈه کهیڑه در چهار دیوار خام در صحرا یکجا نشسته بودند خادم حضرت
آمده خبر کرد که حضرت سلامت شهباز قلندر با جماعت پانصد قلندر برائے شما آمده
است حضرت مخدوم فرمودند که برادرے از ولایت برائے این درویش آمده است
استقبال باید کرد حضرت مخدوم بر یکے دیواری از چهار دیوار سوار شدند و فرمودند
که اے دیوار خام برادر شهباز بر شیر سوار شده آمده پیش من الحال بجز تو سواری نیست
بحکم خدائے تعالی روان شو دیوار روان شد حضرت مخدوم بر دیوار سوار شده آمد
و با شهباز قلندر ملاقات کردند و مهمان جائے دعوت درویشان کردند و همراه شهباز
قلندر پانصد نفر ظاهری و پانصد غایب بودند حضرت یک دیگ گوشت یخنی پختن
یکمن ده آثار نمکین و ده آثار در آن نمک پختند و یکمن ده آثار حبوبات چنانچه
کنند در بیت حضرت مخدوم است پختند و همه را از شکم سیر شده خورانیدند و طعام باقی ماند
بعد از رخصت شدند و آن دیوار تا هنوز در بوڈه کهیڑی قایم است و زیارتگاه مردمان

شرق و غرب و جنوب و شمال است بعیت مردان خدا خدا نباشد لیکن از خدا جدا نباشند
نقل است روزے قطب الاقطاب جدی و مرشدی حضرت مخدوم جلال الدین کبیر اولیا پانی پتی قدس سرہ بزبان گوہر فشان میفرمودند کہ پدر بزرگوار من خود کاشتی میکردند روزے غلہ تیار شدہ بود حضرت دلیعنی این خادم الفقرا را فرمودند کہ بابا غلہ تیار شد بر اعرابہ بار نمودہ بیار پدیمن بر چاہ زراعت خود رفتہ غلہ را با اعرابہ بار میکردم ناگاہ قطب الاقطاب حضرت مخدوم بر فیل سوار شدہ از غیب حاضر شدند من ترسیدم کہ حق سبحانہ تعالے خیر گردانید کہ شیر ربانی با مستی تمام بر فیل سوار شدہ مے آید حضرت مخدوم جائیکہ من نشستہ بودم ہمانجا تشریف آوردند و فیل از نظر من غائب شد من برخاستم و تعظیم حضرت بجا آوردم و یک سبد از غلہ پر کردہ نیاز حضرت مخدوم پیش کردم حضرت مخدوم آن غلہ با نیاز این درویش از طرف خود عنایت فرمودند و در حق من دعا خیر کردند و گفتند کہ انشاء اللہ تعالی عنقریب عارف ربانی میشوی و از پشت تو بقدر عدد ہمین غلہ فرزندان خاص خواہند شد بعدہ حضرت مخدوم رخصت شدند شکرانہ الہی بجا آوردم و از برکت دعا حضرت مخدوم را معرفت حق سبحانہ تعالی روزی شد و فرزندان ہم خلف شدند نقل است کہ روزے حضرت مخدوم در عالم جذب در خطہ پانی پت بودند وقت صبح بود کہ بانگ نماز دادند و مولانا سراج الدین رکوعی پیش حضرت مخدوم آمدہ التماس کردند کہ حضرت وقت سنت است سنت ادا کنند حضرت مخدوم فرمودند کہ تکبیر بگو تا کہ فریضہ ادا کنم تکبیر گفتند و فریضہ ادا کردند چون روز روشن شد و آفتاب برآمد مولانا سراج الدین کوعی این مقدمہ را قاضی و مفتیان ہفت قرس اظہار نمودند جمیع دانشمندان پیش حضرت

مخدوم آمدند و التماس کردند که یا حضرت شنوده ایم ولیکن گفتن نتوانیم حضرت صلوٰة فجر که سنت
موکده است چرا ادا نکردند حضرت مخدوم قدس سرهٗ جواب دادند که از مدینه منوره دیشب
بخط پانی پت آمده ام و با نصد درویش کامل همراه من بودند رخصت کرده ام فرمان خواجه
کائنات سرور انبیاء صلے اللہ علیہ وسلم چنین است که اے شرف الدین نواز
آن مالی سنت خود را بتو بخشیدم مدت است که نماز فریضه میگذارم آخرش جمیع دانشمندان
با حضرت مخدوم مباحثه کردند حضرت مخدوم هر یکے را جواب شایسته دادند که بیست و شش
سال است که خرقه سیاه پوشیده ام و عارف ربانی گشته ام و در سلک صوفیه در آمده ام
در آن هنگام در زمره شما بودم کسے با من دم نمیزد و از سر من باز آمد و گرنه چیزے دیگر
پیدا خواهد شد بعد فرمودن حضرت مخدوم ایں جواب همه خاموش بودند و رخصت شدند
بعدهٗ حضرت مخدوم در عالم مستی و استغراق گاه گاه نماز فریضه هم نمیگذاردند و میفرمودند
که حق سبحانهٗ تعالی دریں حالت مرا نماز فریضه خود را بخشیده چنانچه رسول مقبول صلے اللہ
علیہ وسلم سنت خود را تا مدت چهل سال ـ حال حضرت مخدوم هم چنیں بود و بعد گذشتن
ایں حالت باز در عالم سلوک بودند و یکسر مو از شرع شریف تجاوز نمیکردند و مریدان میگرفتند
و اکثر مریدان حضرت مخدوم اهل کمال بودند و مناقب ایشان بسیار مشهور اند و بادشاهان
دامی و درمی بطریق نیاز قبول نکردند هر چند که ایشان نیازے آوردند چنانچه سلطان
جلال الدین و سلطان علاؤ الدین وغیره نقل است که روزے حضرت مخدوم
قدس سرهٗ در چهار دیوار خام بصحرا بوڈه کهیره نشسته بودند که در آن وقت سن شریف حضرت
مخدوم یکصد و هشتاد سال رسیده بود سجادهم فرمودند که قصبه کرنال برو و از آنجا برائے
من سوارے بیار خادم همچناں کرد و در قصبه کرنال آمده پالکی برائے حضرت مخدوم برده حضرت

مخدوم در پالکی سوار شده بقصبه کرنال تشریف آوردند جمیع متوطن قصبه مذکوران اکابر
و اصاغر که نامے بودند آمده ملاقات نمودند حضرت مخدوم فرمودند که مدت چهل سال است
که صائیم آب و طعام نخورده ام الحال میخواهم که روزه افطار کنم یخنی و جغرات و نان تنک
پخته بیارید مردم شهر همچنان کردند حضرت مخدوم یک لقمه در دهن انداخته و او را خائیده
خلاصه را بگلو فرو بردند و باقی را از دهن مبارک برآورده حواله یکے خدمتگار کردند و فرمودند
که این را جائے دفن خواهد کرد تا کسی نخورد خادم او را گرفته و از حضور حضرت مخدوم
جدا شده در دل گذرانید که پس خورده قطب است من این را بخورم که از برکت این لقمه
مرا عرفانی حاصل خواهد شد بماندم او را تناول کرد گویند که آن خادم تا مدت عمر خود در
عالم جذب بوده بعده حضرت مخدوم متصل آبادی قصبه کرنال موازی بست بیگه اراضی
اندرون قصبه مذکوره بمبلغ یکصد روپیه خرید کردند و در زمینے متصل قصبه است دائره
درست کردند تا مدت ده سال آنجا اقامت داشتند و بیاد حق تعالی محظوظ بودند روزے
موسم برسات بود که آواز طاؤساں بگوش شریف حضرت مخدوم رسید آنوقت مزاج شریف
حضرت مخدوم خوش شد بخادم فرمودند که سواری تیار کنند که آواز طاؤساں خود در صحرا
موضع بوڈه کھیڑه اند بشنوم خادمان سواری تیار کرده و حضرت مخدوم در آنجا تشریف
آوردند و تا مدت ده سال دیگر در آنجا اقامت داشتند روزے حضرت مخدوم
بخادم خود فرمودند که وقت وصال من قریب رسیده است انشاء الله تعالی بتاریخ دوازدهم
ماه رمضان المبارک ۷۲۴ھ هفت صد بست و چهار هجری صلعم روز جمعه قبل از نماز زین عالم فانی انتقال خواهم کرد
قبر من و دائره خواهند کرد و مقبره و گنبد نخواهند کرد تا که من بشارت نه هم پس آخر ش
آنروز و آنوقت در رسید حضرت مخدوم بموضع بوڈه کھیڑه در صحرا با حاطه ہموں جهاں دیوا

نام ازیں عالم فانی بعالم جاودانی رحلت فرمودند و بزرگان قصبہ کرنال حاضر شدند ایشان
جمع شده در بوده کمیزه رسید حضرت را معاینه نمودند که بر پیشانی حضرت مخدوم منقش بود
کرامات عاشق اللہ فی عشق اللہ القصہ بزرگان قصبہ مذکور حضرت مخدوم را در
قصبہ آوردند تجہیز و تکفین مشغول شدند و در زمینے کہ بمبلغ یکصد روپیہ خرید کرده بودند و
عمارت ساختہ بودند حضرت مخدوم را غسل دادند و در دائره دفن کردند بعد انقضاے مدت
ده روز از اولاد دختری قدوة الواصلین حضرت نظام الدین قتال عراقی عرف بشیخ
صوفی قدس سره که در پانی پت بودند بقصبہ کرنال آمدند تا نعش مبارک حضرت مخدوم
را در پانی پت برند و آنجا دفن کنند اولاً آمده با برادران خود که اولاد دختری شیخ المشائخ
حضرت نظام الدین قتال عراقی از خویش و هم که در قصبہ کرنال بودند و گفتگو کردند و در میان
ایشان منازعت گشت آخرش برہمیں اتفاق افتاد کہ قبر مبارک را واکرده تابوت در پانی پت
برند چوں قبر حضرت مخدوم را واکردند جسد نیافتند آخر مایوس گشتہ یک مشت خاک ازانجا
برداشتہ در پانی پت بردند و مقبره گنبد دار با شان رفیع بنا کردند در آنجا زیارت گاه شد
دیں خادم الفقرا روزے بخدمت جدی و مرشدی حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا
پانی پتی نشستہ بود والتماس کردم که حضرت مرقد شریف حضرت مخدوم قدس سره بایں
اعتبار در کرنال است یا در پانی پت حضرت جدی و مرشدی فرمودند که ہر دو جاے
است التماس کردم که حضرت ایں چہ معنی دارد کہ قبر یک شخص دو جا باشد حضرت
فرمودند کہ اگر راست بگویم نعش مبارک حضرت مخدوم در قصبہ کرنال است توجہ حضرت متوجه
آنجا است اینجا ہم است وایں چہ عجب است کہ قبر اولیاء اللہ متعدد ہم میشود چنانچہ قبر شیخ المشائخ
حضرت عبد العزیز مکی رحمۃ اللہ علیہ در چہار جاے است یکے در مکہ و دوم در پاک پتن و جاے

دیگر وہمہ جا سے توجہ ایشاں مبذول است لیکن جائیکہ ولایت ایشان است بیشتر است
زیراکہ زمام کار نیک وبد آنجا بموجب امر الہی واجازت خلاصہ کائنات محمد صلے اللہ علیہ وسلم
واجازت پیران ما مفوض میباشد بنا بران توجہ حضرت مخدوم با مردم کرنال بیشتر است
بہ نسبت توجہ با مردم پانی پت زیراکہ کرنال ولایت حضرت مخدوم است ونعش مبارک درانجا
است ومناقب حضرت مخدوم دیگر بسیار اند کہ خارج از احاطہ بیان لیکن آنچہ از زبان
گوہر فشاں حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا وبزرگان دیگر مسموع گشت در تحریر افتاد

والله اعلم بالصواب

تمت

۸۵۰۲

التماس

اما بعد حقیر فقیر پرتقصیر مسکین حافظ سعید الدین احمد بناولی چشتی نظامی ملتمس ہے
کہ یہ کتاب لاجواب کہ جسکا ہر ایک نقطہ در بے بہا اور ہر لفظ غنچہ دلکشا ہے اکثر اصحاب حقایقین
معانی و رموز دان معرفت یزدانی کو اسکی تلاش تھی کیونکہ جو حالات حضرت قلندر صاحب
دیکھے یا سنے گئے قابل اطمینان وتسلی بخش نہ تھے چونکہ مصنف کتاب ہذا کاشف رموز تفرید و واقف
اسرار توحید حضرت محمد رکن الدین صاحب مرید مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا قدس سرہ
العزیز ہمعصر حضرت قلندر صاحب کے ہیں اسلئے انکا کلام بلاغت نظام نہایت صحیح و درست
و بے کم وکاست خیال کرنا چاہیے اسلئے نسخہ ہذا سعی بلیغ جناب الا مرشدنا پیر دستگیر روشن ضمیر
قبلہ مولوی احمد حسن صاحب چشتی نظامی دام فیضکم ولد مولوی شمس الدین گنجپوری نے بہم پہنچائی
او بعد وصال حضرت مولانا مغفور زیب الفقرا دوست بالبعیت شیخ عبد الحق صاحب خطیب و مہتمم مسجد سیل چشتیہ
شاہ آباد ضلع کرنال کو منجانب اللہ ہدایت ہوئی اور شوق ہوا کہ اسکو طبع کرایئے تاکہ عالم کی چشم تاریک
اسکی ضیاء النور سے منور و درخشاں ہوجاوے ہے کہ خواہندہ عالم طمع وارم ۔ زانکہ من بندہ گنہگارم

مسکین حافظ سعید الدین احمد بناولی چشتی نظامی

ب۳۴ر

ف س

DUE DATE

		۱۵۰۳	